

❖ غزل اصلی برنامه:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

مَکُن رازِ مرا ای جانِ فِسانَه  
شَنیدَسْتی مَجالِسِ بِالْأمانَه

شَنیدَسْتی که اَلدِّینُ النَّصیحَه؟  
نَصیحَتِ چِیست؟ جَسْتنِ از میانَه

شَنیدَسْتی که اَلْفُرْقَه عَذابُ؟  
فِراقِشِ آتِشِ آمدِ با زَبانَه

چو لا تَأَسُوا عَلی مافاتِ گفته ست  
نمی آرزد به رنجِ دام، دانه

چو فرموده ست حَقُّ کَالصُّلْحِ خَیْرُ  
رَها کُنِ ماجرا را، ای یگانه

هَلَا! بَرِّجِهْ كِه اِنَّ اللّٰهَ يَدْعُوَا  
غَرِيبِي رَا رَهَا كُنْ، رُو بَه خَانَه

رَهَا كُنْ حِرْص رَا، كَالْفَقْرُ فَاخْرِي  
چِرَا مِي نَنگ دَارِي زِين نَشَانَه؟

چُو رَه بُكْشَاد اَبِيْتُ عِنْدَ رَبِّي  
چَه بَاشَد گَر كَم آيِد خُشَك نَانَه؟

تَجَلَّى رَبُّهُ، نِي كَم زِ كُوهِ  
بِخْوَان بَر خُود، مَخْوَان اَيْن رَا فِسَانَه

خُودَا بَا تُوَسْت حَاضِر، نَحْنُ اَقْرَبُ  
دَر اَن زُلْفِي وَ بِي آگَه چُو شَانَه

وَلِي زَان زُلْفُ شَانَه زَنْدَه گَرْدَد  
بِخْوَان قُرْآنُ نُسُوِي تَا بِنَانَه

چُو كَفْتَه سَت اَنْصِتُوَا اِي طُوْطِي جَان  
بِپَر خَامُوش وَ رُو تَا اَشِيَانَه

❖ غزل اصلی - بیت اول:

# مکن رازِ مرا ای جانِ فسانه شنیدستی مجالسِ بالامانه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

« الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ »



«مجلس‌ها به امانت است.»

حدیث

جمله مهمانند در عالم ولیک  
گم کسی داند که او مهمان کیست



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳۲

هرچه اندیشی، پذیرای فناست  
آن که در اندیشه ناید، آن خداست



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۰۷

این سخن و آواز، از اندیشه خاست  
تو ندانی بحرِ اندیشه کجاست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۳۷

چون ز زنده مُرده بیرون می کند  
نفسِ زنده سوی مرگی می تند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

آندرین وادی مَرُو بی این دلیل  
لا أَحِبُّ الْآفِلِينَ گو چون خلیل

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۲۶

« فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَذَا رَبِّي ۖ فَلَمَّا

أَقْلَمَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ »

«چون شب او را فروگرفت، ستاره‌ای دید. گفت: این است

پروردگار من. چون فرو شد، گفت: فرو شوندگان را دوست

ندارم»

قرآن کریم، سوره انعام (۶)، آیه ۷۶

عاشقِ حالی، نه عاشقِ بر منی



بر امیدِ حال، بر من می تنی

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۸

آن که یک دم کم، دمی کامل بود



نیست معبودِ خلیل، اقل بود

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۲۹

و آن که اقل باشد و گه آن و این



نیست دلبرِ لأحبُّ الأفلین

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۳۰

گفته او را من زبان و چشمِ تو



من حواس و من رضا و خشمِ تو

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۷

رَوْ كَه بِي يَسْمَعُ وَ بِي يُبْصِرُ تَوِي  
سِر تَوِي، چَه جَايِ صَاحِبِ سِرِ تَوِي



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۸

چون شَدِي مَنْ كَانِ لِلَّهِ از وَلَهُ\*  
من تو را باشم، که كَانِ اللَّهُ لَهُ



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۹

\* وَ لَهُ: حیرت

«مَنْ كَانِ لِلَّهِ كَانِ اللَّهُ لَهُ»

«هر که برای خدا باشد، خدا نیز برای اوست.»

حدیث

گَه تَوِي گَوِيْمُ تُو رَا، گَاهِي مَنِمُ  
هر چَه گَوِيْمُ، أَفْتَابِ رُوشْنِمُ



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۰

هر کجا تا بَم ز مَشکاتِ \* دَمی  
حل شد آن جا مُشکلاتِ عالمی

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۱

\*مشکات: چراغ دان

ظلمتی را کآفتابش بَر نداشت  
از دَم ما، گردد آن ظلمت چو چاشت\*

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۴۲

\*چاشت: هنگام روز و نیمروز

عاقبت این خانه خود ویران شود  
گنج از زیرش یقین عُریان شود

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۳

لیک آن تو نباشد، زان که روح  
مُزد ویران گردنستش آن فُتوح\*

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۴

\* فتوح: گشایش در حال باطنی سالک، گشایش

❖ غزل اصلی - بیت دوم:

## شنیدستی که الدین النصیحه؟ نصیحت چیست؟ جستن\* از میانه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

\*جستن: گریختن، رها شدن، جهیدن

« الدین النصیحه »



« دین نصیحت است. »

حدیث

❖ غزل اصلی - بیت سوم:

## شنیدستی که الفرقه عذاب؟ فراقش آتش آمد با زبانه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

« الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ وَ الْفُرْقَةُ عَذَابٌ »



«جماعت رحمت است و پراکندگی عذاب است.»

حدیث



❖ غزل اصلی - بیت چهارم:

## چو لا تأسوا علی مافات گفته‌ست نمی‌آرزد به رنجِ دام، دانه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

« لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ... »



« تا بر آن چه از دست‌تان می‌رود، اندوهگین نباشید... »

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۳

« لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُهْبُ  
كُلَّ مُنْتَالٍ فَخُورٍ »

« تا بر آن چه از دست‌تان می‌رود، اندوهگین نباشید و بدان چه

به دست‌تان می‌آید شادمانی نکنید. و خدا هیچ متکبر

خودستاینده‌ای را دوست ندارد. »

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۳

هرچه از وی شاد گردی در جهان  
از فراق او بیندیش آن زمان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۷



ز آنچه گشتی شاد، بس گس شاد شد  
آخر از وی جست و هم چون باد شد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۸



از تو هم بجهد، تو دل بر وی منه  
پیش از آن کو بجهد از وی تو بجه

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۹۹



❖ غزل اصلی - بیت پنجم:

## چو فرموده‌ست حق کالصُّلِحُ خَيْرُ رَهَا كُن ماجرا\* را، ای یگانه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

\*ماجرا: جنگ و کدورتِ خاطر

« ... وَالصُّلِحُ خَيْرٌ ... »



« ... که آشتی بهتر است ... »

قرآن کریم، سوره نسا(۴)، آیه ۱۲۸

❖ غزل اصلی - بیت ششم:

## هَلَا بَرَجِهْ كِه اِنَّ اللّٰهَ يَدْعُوْا غَرِيبِي رَا رَهَا كُن، رو به خانه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

« وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَشَاءُ اِلَى

صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ »

«خداوند به سرای سلامت (بهشت) فرا می‌خواند و هر

که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.»

قرآن کریم، سوره یونس(۱۰)، آیه ۲۵

❖ غزل اصلی - بیت هفتم:

## رَهَا كُن حِرْصِ رَا، كَالْفَقْرِ فَخْرِي چرا می ننگ داری زین نشانه؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

« الْفَقْرُ فَخْرِي »

« فقر افتخار من است. »

حدیث نبوی

❖ غزل اصلی - بیت هشتم:

## چو ره بگشاد آیتُ عندِ ربّی چه باشد گر کم آید خُشک نانه\*؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

\*خُشک نانه: نان خُشک

« آيْتُ عِنْدَ رَبِّي يُطْعِمُنِي وَ يَسْقِينِي »

«من پیش پروردگارم بیتوته می کنم او مرا طعام و

آب می دهد.»

حدیث

❖ غزل اصلی - بیت نهم:

## تَجَلَّى رَبُّهُ، نِي كَمْ زِ كَوْهِي بِخَوَانِ بَرِ خُودِ، مَخَوَانِ اَيْنِ رَا فِ سَانِه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

« ... فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا ... »

«... چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد...»

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۳

« وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ اُرِنِي الْجَبَلَ فَقَالَ لَنْ تَرَئِي وَلَكِنْ اَنْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَئِي فَلَمَّا تَبَّأَىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَفَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا اَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ اِلَيْكَ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ »

« چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من، بنمای، تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بی‌هوش بیفتاد. چون به هوش آمد گفت: تو منزه‌ی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم.»

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۴۳

❖ غزل اصلی - بیت دهم:

# خدا با توست حاضر، نحنُ اقربُ در آن زلفی و بی آگه\* چو شانه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

\* بی آگه: بی خبر، ناآگاه

❖ «... وَنَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»

«... زیرا از رگ گردنش به او نزدیک‌تریم.»

قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۱۶

« وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ وَنَعَلْمُ مَا تُوسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ۗ وَنَحْنُ اقْرَبُ اِلَيْهِ

مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»

«ما آدمی را آفریده‌ایم و از وسوسه‌های نفس او آگاه هستیم، زیرا از

رگ گردنش به او نزدیک‌تریم.»

قرآن کریم، سوره ق (۵۰)، آیه ۱۶

❖ غزل اصلی - بیت یازدهم:

## ولی زان زلفِ شانه زنده گردد بخوان قرآن نسوی تا بنانه\*

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

\*بنان: سرانگشتان

«... بلی قادرینِ علیٰ انْ نَسْوِیَ بَنَانَهُ»

«... آری، ما قادر هستیم که سر انگشتهایش را برابر کنیم.»

قرآن کریم، سوره قیامة (۷۵)، آیه ۴

❖ غزل اصلی - بیت دوازدهم:

## چو گفته‌ست اَنْصِتُوا\* ای طوطی جان پیر خاموش و روتا آشیانه

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۳۴۶

\*اَنْصِتُوا: خاموش باشید

«... وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»

«... خاموش باشید، شاید مشمول رحمت خدا شوید.»

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۰۴